

۱۵ آبان ۱۳۹۴
دوره جدید
شماره ۱۷
صفحه ۱۰۰
۸۰۰۰ تومان

ایران فردا

بررسی چگونگی برون رفت از بن بست در گفت و گویا کارشناسان

جامعه ایران در تله سیاست



■ جواد اطاعت ■ محمدرضا تاجیک ■ سعید حجاریان ■ محسن رنانی
■ عباس عبدی ■ فرشاد مومنی ■ ابراهیم یزدی

نابرابری محیط زیستی

- مجید مخدوم
- هومان لیاقتی
- تقی شامخی
- محمدرضا جلالی
- کاوه تیمور
- ماکس تردمن
- رقیه رضایی

انقلابی گری و صلح طلبی

- حبیب الله پیمان
- مصطفی ملکیان
- اکبر ثبوت
- مسعود ادیب
- عمادالدین باقی
- رقیه میرابولقاسمی

معنویت گرایی جدید در ایران و آمریکا

- علی یوسفی
- عبدالعزیز ساشادینا
- سارا شریعتی

با آثاری از

- ضیاء مصباح
- احمد سیف
- محمود ختایی
- رحیم خستو
- منصوره اتحادیه
- ابراهیم کامرانی فرد
- ناصر هادیان
- آرمان ذاکری
- مهدی سلیمانیه
- زهره سروش فر
- فرشید مقدم سلیمی



پروژه‌های انتقال آب جای سدسازی را می‌گیرد



تدابیر سلطانی و چالش‌های آن

شکاف متر اکم توسعه؛ تهدید امنیت داخلی

در ایران سال ۹۴ که ورود تکنولوژی‌های روز دنیا، سطح زندگی در کلان شهرها را توسعه بخشیده، مناطقی وجود داد که به دلایل متعدد از برخورداری بازمانده‌اند. به باور اکثر کارشناسان، سیاست‌های مرکزگرایی دولت‌ها در پنج دهه گذشته سبب شده که شاهد شکاف روزافزون توسعه این مناطق نسبت به کلان‌شهرهای مرکزی کشور باشیم. هر چند که گفته می‌شود ساختار استراتژی اقتصادی کشور طی این سال‌ها اصلی‌ترین دلیل عدم توسعه یافتگی این مناطق بوده است.

اما این عدم توسعه یافتگی که عموماً هم در مناطق مرزی کشور وجود دارد، همواره مسبب ایجاد ناامنی...،

از جیب مردم به کام شرکت‌ها

«سوزان جورج» در سخنرانی خود با عنوان «تاریخچه مختصر نولیبرالیسم» می‌گوید پس از جنگ جهانی دوم و در سال‌های ۱۹۴۵ تا ۱۹۵۰ اگر کسی از نولیبرالیسم و سیاست‌های مربوط به آن سخن می‌گفت، نه فقط به او می‌خندیدند، بلکه او را روانه بیمارستان می‌کردند. اما اندک زمانی پس از آن تاریخ، چنان ورق برگشت که مارگارت تاچر خطاب به همه اعلام کرد: «بدیل دیگری وجود ندارد».

نظم نولیبرالی تبدیل به منطق مسلط بر سیاست‌گذاری‌های اقتصادی در کشورهای مرکز سرمایه داری شد و سازمان‌های جهانی مانند صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی نیز چنین نظمی را برای کشورهای کم توسعه پیرامونی توصیه کردند...



کلید اقتصاد در دست سیاستمداران

قیمت‌ها، انباشت سرمایه، خیز اقتصادی، گسترش طبقه متوسط و نظایر این‌ها به نوعی بر بستر و با پیش فرض وجود یک اقتصاد بازاری مطرح شده‌اند.

◀ بحث کوچک کردن دولت هم؟

بله؛ اما نکته‌ای که هست این است که اقتصاد نوکلاسیک یک سری مفروضاتی دارد که این‌ها معمولاً در کتاب‌های آکادمیک به صراحت گفته نمی‌شود. فرض اقتصاد نوکلاسیک بر این بوده که این تئوری‌ها را دارد برای یک جامعه نرمال و عادی می‌پردازد و قرار است در چنین جامعه‌ای مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین راجع به یک جامعه جنگی حرف نمی‌زند، راجع به یک جامعه‌ای که اکثر اعضایش کودکانند یا اکثر اعضایش پیرانند یا جامعه‌ای که دچار قحطی شده و اکثر افرادش از سوء تغذیه رنج می‌برند یا اکثر اعضایش شیفته قماربازی هستند حرف نمی‌زند. بلکه اقتصاد مرسوم یا نوکلاسیک دارد در مورد یک جامعه نرمال که در شرایط صلح به سر می‌برد و افرادش از همه سینی هستند، گرسنگی مساله اول اکثریت افرادش نیست و تنها در صد بسیار ناچیزی از افراد آن زندگی‌شان را بر اساس قمار تنظیم می‌کنند، صحبت می‌کند.

◀ و یک جامعه‌ای که غیر عقلانی رفتار نمی‌کند، چون فرضش این است که مردم عاقلانه رفتار می‌کنند.

دقیقاً، فرض مهم دیگرش همین است که اکثر افراد عاشق پیشه یا دیوانه یا راهبه یا عارف پیشه و دنیاگیر نیستند. یعنی جامعه دارای شرایط روانی و عاطفی نرمال است و بنابراین مردم تحت استرس و فشارهای عاطفی و ساقچه‌های احساسی و روانی تصمیم نمی‌گیرند و در واقع عقلانی تصمیم می‌گیرند یعنی در اکثر مسائلشان عادی و عقلانی تصمیم می‌گیرند. دستکم در مسائل مهم، مثلاً وقتی می‌خواهد سرمایه‌گذاری کند، می‌خواهد پروژه راه بیندازد و یا می‌خواهد شغلی را انتخاب کند، عقلانی تصمیم‌گیری می‌کند. پس فرض اقتصاد نوکلاسیک این است که اوضاع عادی است و اگر هم یک تعداد محدودی از افراد تصمیمات عاطفی می‌گیرند و احساسی عمل می‌کنند یا همه آدم‌ها مقدار محدودی از تصمیماتشان عاطفی و احساسی است، اما اکثریت تصمیمات عقلانی اتخاذ می‌شود و اکثریت افراد عقلانی رفتار می‌کنند.

پس اگر یک جامعه‌ای در شرایطی باشد که اکثریت آدم‌هایش شدیداً عاطفی یا احساساتی باشند، همه نسبت به هم خشمگین یا متفر باشند، یا اکثریت نژاد پرست باشند و یا غیر نژاد یا غیر هم‌زبان یا غیر هم‌کیش خودشان معاشرت و معامله نکنند، آموزه‌ها و نظریه‌های

بهمن احمدی امویی

هر چند از سال ۹۱ تصمیم گرفت که دیگر مصاحبه نکند، اما انتشار نسخه کامل کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه‌آمی» دکتر محسن رنایی، این بهانه را پیش رو گذاشت که با این استاد دانشگاه وارد گفتگو شوم. نگاهش در این کتاب به مسائل اقتصاد ایران، ساختاری و نگاهی اقتصادی-سیاسی است. همین نگاه رامینای گفتگو برای پرداختن به رفتار اقتصادی دولت روحانی و احتمال موفقیتش قرار دادیم. نگاهی که برون رفت از بن بست کنونی اقتصادی را بدون تصمیمات سخت سیاسی ناممکن می‌داند.

◀ بحثی که می‌خواهم مطرح کنم این است که از زاویه اقتصاد سیاسی به موضوع پسا تحریم نگاه کنیم. شما در کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه‌آمی ایران» یکی از موضوعاتی که مطرح کردید اصطلاحی به نام «دولت نفوذهای ناهمگن» بود. خلاصه‌اش این است که نهادهای مختلف در درون دولت‌ها در جهت‌های مخالف هم حرکت می‌کنند و انرژی ذخیره شده در سیستم را هدر می‌دهند. اگرچه ده سال از شروع نگارش کتاب شما (۱۳۸۴) می‌گذرد اما به نظر می‌رسد این ویژگی همچنان در ساختار سیاسی موجود، وجود داشته باشد. چون تغییر خاصی ایجاد نشده و بخش عمده‌ای از اقتصاد ایران به گفته برخی از کارشناس‌ها در اختیار سایر بخش‌های حاکمیت است و دولت نظارتی بر آنها ندارد. به خصوص در حوزه پولی که لزوماً هماهنگ و همراه با سیاست‌ها و استراتژی‌ها و برنامه‌های دولت هم حرکت نمی‌کند.

ببینید این دولت‌های ایران در تمام سالهای پس از جنگ ظاهراً می‌خواستند در بستر نظریه اقتصاد نوکلاسیک حرکت و رفتار کنند. اقتصاد نوکلاسیک شکل ارتقا یافته اقتصاد کلاسیک است که حدود دو و نیم قرن از پیدایش و تکامل تدریجی آن می‌گذرد و به نوعی علم اقتصاد مسلط جهان شده است. هر چند در حدود سی سال است که «نهادگراها» نیز آمده‌اند ولی همچنان در دنیا، نوکلاسیک‌ها مسلط هستند.

اقتصاد نوکلاسیک می‌گوید شما اقتصاد را بسپارید به دست سازوکار بازار، خودش مسائل را حل می‌کند. این هم نسخه‌ای است که اقتصاد نوکلاسیک می‌نویسد. خیلی از تئوری‌های توسعه هم به هر ترتیب، مبتنی بر همان تئوری‌های نوکلاسیک هستند. آزادسازی

اقتصاد نوکلاسیک در آن جامعه عمل نمی‌کند. پس یکی از فروض همین که جامعه نرمال است و هنگامی که بگوید جامعه نرمال است، آن وقت اجازه می‌دهد بگوید رفتارها عقلانی است. یکی دیگر از مفروضات نوکلاسیک هم این است که اصولاً جامعه دارای یک دولت سازگار و یکپارچه است. توجه کنید در سراسر بحث وقتی من بر حسب عادت می‌گویم دولت، منظورم **state** یعنی حکومت است. بنابراین مفروض نظریه نوکلاسیک یا همان علم اقتصاد مرسوم و مسلط این است که اجزای حکومت باهم در ربط عقلانی هستند و حکومت یک کل یکپارچه است و همکاری و مشارکت سازگار اجزا برای تحقق یک هدف واحد یا تعدادی هدف معین وجود دارد. ضمن اینکه باز مفروض دیگر این است که این دولت خیرخواه است یعنی واقعا دنبال منافع و مصالح جامعه است و نیز اطلاعاتش کافی است یعنی برای تصمیم‌گیریهایش اطلاعات کافی دارد. این‌ها مفروضات نظریه اقتصادی مسلط است که برخی تصریح شده و برخی نیز تلویحا در منابع و متون مرجع این علم آمده است.

بنابراین همان‌گونه که گفتیم یکی از مفروضات اقتصاد مرسوم این است که حکومت، سازگار و یکپارچه است؛ یعنی اجزای حکومت دارای ارتباطات منطقی، و همکاری و سازگاری عملی برای تحقق اهداف دارند! حکومتی را که هر پاره‌ای از قدرت سیاسی یا قانونی یا اقتصادی اش را یک گروه یا یک طبقه یا یک باند یا یک جناح در اختیار گرفته است و قدرت بین گروه‌های مختلف پاره‌پاره شده است «حکومت نفوذهای ناهمگن» می‌گویند. حکومت نفوذهای ناهمگن وقتی است که حکومت یک تابع هدف واحد یا یک مجموعه اهداف معین و تعریف شده و مورد اجماع نداشته باشد؛ یعنی هر بخش از حکومت دنبال تحقق اهداف مورد نظر خودش است و برای کل سیستم اهداف مورد نظر خودش را تعریف کرده است و می‌کوشد با صرف منابع سیستم به آن اهداف برسد و بقیه اجزای سیستم نیز دارند مستقلا همین کار را می‌کنند و بنابراین منابع سیستم به شدت دچار هرزروی در جهت‌های مختلف می‌شود.

بنابراین در جامعه‌ای که ساختار حکومتش از نوع «نفوذهای ناهمگن» است شرایط اولیه برای اینکه بگوییم اقتصاد نوکلاسیک یا بازار یا هر فرآیندی که انتظار داریم تحت این حکومت شکل بگیرد، وجود ندارد. چنین حکومتی اولین کاری که می‌کند افزایش هزینه مبادله (**Transaction Costs**) است درحالی که اقتصاد نوکلاسیک فرض بر چه است؟ فرض این است که هزینه مبادله صفر بسیار ناچیز باشد. یعنی آن دولت یا حکومت اگر با آن ویژگی‌ها حاکم باشد آنگاه هزینه مبادله در اقتصاد ناچیز می‌شود. اما حکومتی که سازگار و یکپارچه نیست و در پاره‌ای از اهداف خود رفتار متناقض دارد، چنین حکومتی خودش موتور تولید هزینه مبادله است. پس اصلا چنین جامعه‌ای و چنین حکومتی موضوع بررسی اقتصاد نوکلاسیک مرسوم نیست، بلکه این حکومت و جامعه موضوع بررسی اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی است. یعنی اول اقتصاد سیاسی و جامعه‌شناسی سیاسی باید به ما بگویند که چرا چنین ساختاری شکل گرفته است و برای تحول آن و تبدیل آن به یک ساختار سازگار و یکپارچه چه باید کرد.

چندین روش متفاوت و گاه متضاد را برای رسیدن به هدف پی می‌گیرد؟

تابع هدف غیر از خود هدف است، تابع هدف به لحاظ ریاضی همان مفهوم تابع را می‌دهد. پس هدف واحد کفایت نمی‌کند. بلکه باید تابع هدف باشد؛ یعنی هم هدف گذارها یکسان و معینی وجود داشته باشد و هم بر روی راه‌ها و روش‌های رسیدن به آن اهداف توافق و اجماع وجود داشته باشد. یک موقع شما یک هدف واحد تعریف می‌کنید مثل این که بگوییم ایران ده سال دیگر قدرت اول منطقه‌ای بشود. اما این که برای رسیدن به این هدف از چه راه‌هایی برویم هم مهم است. ممکن است یک بخش از قدرت بخواهند از طریق سرمایه‌گذاری در انرژی اتمی این کار را بکنند یک بخش دیگر معتقد باشند ابتدا باید قدرت اقتصادی اول بشویم بعد برویم سراغ اول شدن در حوزه نظامی. بنابراین راه‌ها و روش‌های رسیدن به اهداف هم جزء تابع هدف است.

ساختار سیاسی جمهوری اسلامی از نوع نفوذهای ناهمگن است. بخشی از مساله ناشی از خود قانون اساسی یعنی ناسازی‌هایی که در قانون اساسی هست و یک بخش دیگرش به خاطر ساختار اجتماعی مردمی که در انقلاب اسلامی مشارکت کردند و یک بخش دیگرش هم به خاطر ویژگی‌های معرفت‌شناختی نظام آموزشی حوزه و نیز ویژگی‌های روان‌شناختی روحانیون برآمده از آن نظام، بوده است. به گمان من این سه مساله باعث شد که ساختار نظام سیاسی ما به سمت نوعی حکومت نفوذهای ناهمگن برود. یعنی قدرت سیاسی و به تبع آن قدرت اقتصادی بین گروه‌های متناقض ناهمگونی که ظاهراً همه زیر چتر جمهوری اسلامی فعالیت می‌کنند ولی اهداف متفاوت، متناقض و متضاد باهم دارند، تقسیم شده است.

این سه عامل باعث شد که نظام سیاسی ما چندپاره شکل بگیرد و اکنون ما با چند دولت کوچک در یک حکومت روبرو هستیم که البته در سالهای اخیر یک بخش از قدرت کوشیده است بخش‌های دیگر را یا حذف کند یا بخورد و پیوسته بزرگ و بزرگ‌تر شود ولی ظاهراً این هم محقق نشدنی است.

در واقع این گسل ناهمگنی و عملکرد متناقضی که اجزای مختلف جمهوری اسلامی دارد باعث شده است تا جمهوری اسلامی عملکرد اقتصادی و اجتماعی اش خیلی موفق نباشد و اکنون ما با سیلی از بحران‌های در راه روبرو باشیم که شما هم در کتاب «اقتصاد سیاسی مناقشه اتمی ایران» به برخی از آنها اشاره کرده‌اید. به نظر شما آیا این گسل همچنان فعال است؟ اگر این‌جوری است آیا امیدواری در مورد یک تحول جدی در پسا تحریم نداشته باشیم؟

به نظر من آن گسل همچنان وجود دارد و جدی‌تر هم شده است. من در سال ۸۲ شکل‌گیری این گسل و پیامدهای آن را تحلیل کردم و به اطلاع برخی از فعالان سیاسی کشور هم رساندم و گفتم که اگر فکری برای این گسل نشود آینده کشور روشن نخواهد بود. متأسفانه کسی توجه نکرد بعداً من تحلیل خود را در مقاله‌ای با عنوان «گذار از گذار سوم: پیش شرط توسعه در ایران امروز» در شماره ۱۹ مجله فرهنگ اندیشه (پاییز ۱۳۸۵) منتشر کردم. به نظر من ما همچنان درگیر همان فرآیندی هستیم که آن جا توصیف کرده‌ام. بنابراین چون آن فرآیند شکاف آفرین که از آن تعبیر «تله بنیانگذار» شده است، همچنان فعال است، باید گفت آن گسل همچنان وجود

دارد. البته آن فرآیند تا حالا تا حدود زیادی متکی شده است به عقیده‌های اجتماعی. یعنی اگر در ساختار ناهمگون گروه‌ها و جریان‌ها، عقیده اجتماعی نداشته باشد، می‌توانید با یک تحول سیاسی آن را حذف کنید. اما این که نزدیک به پانزده سال است که گروه‌های قدرت در جامعه ما در حال قدرت‌نمایی هستند و هیچ کدام نتوانسته است دیگری را حذف کند نشان از آن دارد که همه آنها دارای نوعی عقیده اجتماعی هم هستند. در واقع الان معلوم شده است که آن ساختار ناهمگون و چند پاره سیاسی که منجر به حکومت نفوذ ناهمگن شده است، یک ساختار صوری نیست و واقعی است؛ یعنی هر کدام از پاره‌های قدرت، جداگانه، عقیده اجتماعی و اقتصادی دارند، بنابراین حذف شدنی نیستند.

دوباره پرسش‌م را مطرح می‌کنم. بحث‌هایی در مورد پسا تحریم مطرح می‌شود که تحولاتی اتفاق خواهد افتاد، در حوزه اقتصاد ما شاهد رشد و سرمایه‌گذاری خواهیم بود، بخش خصوصی قوی‌تر می‌شود، دولت صحبت از رشد ۸ درصد می‌کند و سیستم بانکی اصلاح می‌شود. آیا این‌ها باز هم امیدواری‌های واهی خواهد بود؟

بخشی از این تحولات که قولش داده می‌شود با وجود ناهمگنی در ساختار سیاسی، باز قابل انجام است و بخشی از آن قابل انجام نیست. این ناهمگنی که من می‌گویم الزاماً بر رشد کوتاهمدت اثری ندارد؛ یعنی شما می‌توانید با وجود ناهمگنی ساختار سیاسی، پول تزریق کنید، سرمایه‌گذاری کنید، فضای کشور را آرامش ببخشید و اقتصاد را رشد دهید؛ اما این رشد اولاً همواره نیازمند تزریق از بیرون و از درآمد نفتی است و درون‌زا نمی‌شود، ثانیاً پرهزینه است چون همچنان فرآیندهای خنثی‌کننده وجود دارند و بخش‌های قدرت همدیگر را خنثی می‌کنند و به همین علت فعالیت تولیدی و اقتصادی در کشور پرهزینه می‌شود و بهره‌وری هم پایین می‌ماند. رشد بلندمدت و کم‌هزینه و پایدار، رشدی است که این ناهمگنی درونش نباشد. این ناهمگنی همچنان وجود دارد و انرژی کشور را هز می‌دهد. بنابراین در پسا تحریم برخی از تحولات باوجود این ناهمگنی‌ها قابل انجام است و برخی هم خیر.

مثلاً تورم را می‌شود مهار کرد، یا حتی تولید را تا حدودی از رکود خارج کرد، اما مثلاً نمی‌توانیم قدرت رقابتی برای حضور در بازارهای جهانی کسب کنیم یا انبوهی از سرمایه‌های خارجی را جذب کنیم یا توریسم را به یک صنعت پردرآمد برای کشور تبدیل کنیم و نظایر این‌ها. هر تحولی بخواهد در آینده اقتصاد ایران رخ بدهد، در سه سطح می‌تواند عمل کند. سطح دولت،



ساختار سیاسی جمهوری اسلامی از نوع نفوذهای ناهمگن است. بخشی از مساله ناشی از خود قانون اساسی یعنی ناسازی‌هایی که در قانون اساسی هست و یک بخش دیگرش به خاطر ساختار اجتماعی مردمی که در انقلاب اسلامی مشارکت کردند و یک بخش دیگرش هم به خاطر ویژگی‌های معرفت‌شناختی نظام آموزشی حوزه و نیز ویژگی‌های روان‌شناختی روحانیون برآمده از آن نظام، بوده است

را با کشورهای خارجی بر هم می‌زند. پس عملاً صادرات و واردات افزایش پیدا نمی‌کند و اشتغال ایجاد نمی‌شود. اتفاقاً اشتغال یکی از موضوعاتی است که اگر می‌خواهیم نرخ‌های رشد بالای ۳ درصد و ۵ درصد در آن کسب کنیم، حتماً باید کل نظام سیاسی بیاید پشت آن و حمایت کند. بنابراین ممکن است دولت روحانی با چاپ پول، با افزایش حجم پول، با وام گرفتن و با یک سری اقدامات، تکانی به اقتصاد بدهد، ولی یک تکان ناچیز و در حد چند درصد است. نرخ‌های بالای اشتغال، و نرخ‌های رشد اقتصادی بالای پنج درصد را با باید مثل گذشته با تزریق درآمدهای سرشار نفتی کسب کنیم و یا این که نیازمند وجود سازگاری در کل نظام سیاسی است.

البته دقت کنیم که تحقق بخشی از تحولات حتی از دست حکومت هم به تنهایی ساخته نیست و اصولاً باید جامعه هم بیاید وسط و کمک و مشارکت و همکاری کند. مثلاً می‌خواهید بحران آب را حل کنید؟ بحران آب را دولت (قوه مجریه) که نمی‌تواند هیچ، حکومت هم نمی‌تواند حل کند. دولت فوقش بتواند حل کند. کمبود آب تهران را از یک سد دیگر جبران کند. ولی مسئله بحران آب را نمی‌تواند حل کند. حکومت چه کاری می‌تواند انجام دهد؟ حکومت فوقش بخش‌هایی از منابع اقتصادی انباشت شده در یک حوزه‌ای را به دولت بدهد که بیاید فلان جاسد بزند یا حق آبه کشاورزان حاشیه دریاچه ارومیه را بخرد که آب بیشتری به دریاچه برسد. اما حل کلیت بحران آب نیازمند همکاری جامعه مدنی با حکومت است. چند میلیون کشاورز و خانواده‌هایشان باید با دولت و با حکومت همکاری کنند، تا نظام کشاورزی متحول شود و گرنه به محض اینکه می‌خواهید چاه‌های عمیق غیرقانونی را ببندید، در هراستانی چند ده هزار کشاورز می‌آیند و تحصن می‌کنند و حتی ممکن است شورش کنند و خانواده‌هایشان می‌آیند و ممکن است نظام امور را به هم بریزند. پس تا در مورد بحران آب، جامعه توجیه نشود و همکاری نکند، حل بحران آب در ایران قابل مدیریت نیست. بنابراین در پسا تحریم تحولات ساده اندکی در حد اینکه تولید تکان بخورد امکان پذیر است، ولی اینکه فکر کنیم همه مشکلات اقتصادی و اجتماعی قابل حل است، اشتباه است. اصولاً چنین کاری در توان دولت نیست و در برخی موارد حتی حکومت هم نمی‌تواند مساله را به تنهایی حل کند. کل ساختار باید یک ساختار سازگار بشود. برای اینکه ما الآن در مرحله تهی شدگی منابع هستیم. یک موقع نفت داشتیم و منابع ذخیره ما فراوان بود و ما به زور درآمدهای نفتی و منابع دیگر می‌توانستیم کارهایی انجام دهیم. حالا در مرحله تهی شدگی منابع هستیم. دیگر نه تنها دولت بلکه به نظر می‌رسد حتی حکومت هم منابع مالی کافی ندارد که به همه زخم‌ها بزند! پس باید جامعه مدنی را به کمک بطلبید. بنابراین به گمان من تحول مهمی رخ نخواهد داد که مثلاً فکر کنیم بتوانیم ۵ سال دیگر، ۱۰ سال دیگر به اهداف سند چشم انداز بیست ساله برسیم، در شرایط کنونی چنین چیزی امکان پذیر نیست. یا این که بتوانیم تا ۱۰ سال دیگر نرخ بیکاری را پایین بیاوریم و به ۵ درصد برسانیم، چنین تحولی را امکان پذیر نمی‌بینم. ولی ممکن است به ضرب تزریق یک سری دلارهای آراشده از تحریم و انتشار پول، دولت بتواند یک تغییرات و رونق اندکی به اقتصاد بدهد.

▶ **پس در واقع این برنامه‌های برون رفت از رکود هم به نوعی مقطعی خواهد بود و خیلی جواب لازم را نمی‌دهد.** پیش‌بینی من این است که امسال رکود ادامه پیدا می‌کند. سال آینده اگر انتخابات مجلس بدون مسئله و بدون بحران سیاسی انجام شود، ممکن است اقتصاد تا یکی دو درصد ولی قطعاً زیر سه درصد رشد می‌کند و سال‌های بعدش هم به همین ترتیب ولی خیلی بالا نمی‌رود. در غیر این صورت، یعنی اگر انتخابات مجلس با تنش و بحران سیاسی و اجتماعی همراه شود، سال آینده رکودی بدتر از امسال خواهیم داشت. در این صورت باید گفت ممکن است حتی در دوره اول آقای روحانی هم از رکود خارج نشویم.

▶ **پس برون شد از این وضعیت را در چه می‌بینید؟** جمهوری اسلامی به نقطه عطف بزرگ و تاریخی و سرنوشت‌ساز رسیده است. در زمانی که سیل عظیم جمعیتی که در سالهای پس از انقلاب به دنیا آمد و آنها را پی در پی به دانشگاه فرستادیم، اکنون وارد بازار کار می‌شود؛ در زمانی که به علت خطاهای مدیریتی در حوزه آب و محیط زیست و نیز تا حدودی به علت خشکسالی به بحران در حوزه آب برخوردیم و دیگر کشاورزی نمی‌تواند نیازهای تغذیه‌ای کشور را پاسخ‌گو باشد؛ در زمانی که قیمت نفت سقوط کرده است و دیگر از درآمدهای سرشار نفتی خبری نیست؛ در زمانی که تولید به علت عقب ماندگی تاریخی و فقدان تحول در فناوری‌اش همپای تحولات فناوری جهانی و با پایین بودن بهره‌وری نیروی کار، توان حضور در بازارهای جهانی را ندارد؛ در زمانی که گسترش فناوری‌های ارتباطی، قدرت تحرک جامعه مدنی و انتظارات آن را شدیداً بالا برده است؛ در زمانی که بحران آلودگی آب و خاک و هوا دارد جامعه ما را وارد مرحله سونامی بیماری و سرطان می‌کند؛ در زمانی که جامعه دارد به شدت دو قطبی می‌شود؛ در زمانی که شانزده میلیون پرونده در دادگستری ما انباشته شده است و روز به روز بر آن افزوده می‌شود؛ در زمانی که اعتیاد بخش بزرگی از نیروی جوان کشور را درگیر کرده است؛ و در زمانی که نظام تامین اجتماعی ما به مرز ورشکستگی رسیده است و پرداخت ماهیانه حقوق به بیمه‌شدگان را باید از طریق فروش اموالش تامین کند؛ در زمانی که فساد به ویژگی عادی و اصلی نظام اداری ما تبدیل شده است؛ و در زمانی که دهها مساله ریز و درشت دیگر قوای کشور را روز به روز تحلیل می‌برد، نظام سیاسی باید دست به انتخابهای دشواری بزند. انتخابهایی که می‌تواند از جنس تحول یا حتی انقلاب با بالا محسوب شود. ما دیگر زمان و فرصت و انرژی برای هدر دادن نداریم. به یک نقطه عطف تاریخی رسیده ایم که اگر رهبران کشور نتوانند به سرعت برای ادامه مسیر چاره اندیشی کنند و با تصمیمات بزرگ و احتمالاً خطرناک، ساختار موجود را اصلاح نکنند آینده روشنی در برابر کشورمان نمی‌بینم. بیماری‌های ما دیگر با یک نسخه معمولی که شامل چند قرص و آمپول تقویتی باشد قابل درمان نیست. بیماری‌های اقتصاد و جامعه ما اکنون در مرحله‌ای است که فقط با جراحی‌های جدی قابل درمان خواهد بود. اقتصاد ما اکنون در تله سیاست به دام افتاده است و سیاست ما هم در بن بست ناشی از فقدان عزم سیاسی برای ایجاد تحولات اساسی و اتخاذ تصمیمات بزرگ، زمین گیر شده است. به گمان من، در شرایط کنونی مشکلات اقتصادی ما راه حل اقتصادی ندارد و نیازمند تصمیمات بزرگ سیاسی است. در یک کلام رکود ما ریشه‌های اقتصادی ندارد بلکه ریشه‌هایش سیاسی است و از این پس کلید اقتصاد ما در دست سیاستمداران است. ■



جمهوری اسلامی به نقطه عطف بزرگ و تاریخی و سرنوشت‌ساز رسیده است. در زمانی که سیل عظیم جمعیتی که در سالهای پس از انقلاب به دنیا آمد و آنها را پی در پی به دانشگاه فرستادیم، اکنون وارد بازار کار می‌شود؛ در زمانی که به علت خطاهای مدیریتی در حوزه آب و محیط زیست و نیز تا حدودی به علت خشکسالی به بحران در حوزه آب برخوردیم و دیگر کشاورزی نمی‌تواند نیازهای تغذیه‌ای کشور را پاسخ‌گو باشد؛ در زمانی که قیمت نفت سقوط کرده است و دیگر از درآمدهای سرشار نفتی خبری نیست؛ در زمانی که تولید به علت عقب ماندگی تاریخی و فقدان تحول در فناوری‌اش همپای تحولات فناوری جهانی و با پایین بودن بهره‌وری نیروی کار، توان حضور در بازارهای جهانی را ندارد؛ در زمانی که گسترش فناوری‌های ارتباطی، قدرت تحرک جامعه مدنی و انتظارات آن را شدیداً بالا برده است؛ در زمانی که بحران آلودگی آب و خاک و هوا دارد جامعه ما را وارد مرحله سونامی بیماری و سرطان می‌کند؛ در زمانی که جامعه دارد به شدت دو قطبی می‌شود؛ در زمانی که شانزده میلیون پرونده در دادگستری ما انباشته شده است و روز به روز بر آن افزوده می‌شود؛ در زمانی که اعتیاد بخش بزرگی از نیروی جوان کشور را درگیر کرده است؛ و در زمانی که نظام تامین اجتماعی ما به مرز ورشکستگی رسیده است و پرداخت ماهیانه حقوق به بیمه‌شدگان را باید از طریق فروش اموالش تامین کند؛ در زمانی که فساد به ویژگی عادی و اصلی نظام اداری ما تبدیل شده است؛ و در زمانی که دهها مساله ریز و درشت دیگر قوای کشور را روز به روز تحلیل می‌برد، نظام سیاسی باید دست به انتخابهای دشواری بزند. انتخابهایی که می‌تواند از جنس تحول یا حتی انقلاب با بالا محسوب شود. ما دیگر زمان و فرصت و انرژی برای هدر دادن نداریم. به یک نقطه عطف تاریخی رسیده ایم که اگر رهبران کشور نتوانند به سرعت برای ادامه مسیر چاره اندیشی کنند و با تصمیمات بزرگ و احتمالاً خطرناک، ساختار موجود را اصلاح نکنند آینده روشنی در برابر کشورمان نمی‌بینم. بیماری‌های ما دیگر با یک نسخه معمولی که شامل چند قرص و آمپول تقویتی باشد قابل درمان نیست. بیماری‌های اقتصاد و جامعه ما اکنون در مرحله‌ای است که فقط با جراحی‌های جدی قابل درمان خواهد بود. اقتصاد ما اکنون در تله سیاست به دام افتاده است و سیاست ما هم در بن بست ناشی از فقدان عزم سیاسی برای ایجاد تحولات اساسی و اتخاذ تصمیمات بزرگ، زمین گیر شده است. به گمان من، در شرایط کنونی مشکلات اقتصادی ما راه حل اقتصادی ندارد و نیازمند تصمیمات بزرگ سیاسی است. در یک کلام رکود ما ریشه‌های اقتصادی ندارد بلکه ریشه‌هایش سیاسی است و از این پس کلید اقتصاد ما در دست سیاستمداران است. ■

سطح حکومت و سطح نظام سیاسی؛ مثلاً به دولت بگویید باید نرخ ذخیره قانونی را برای بانک‌ها پایین بیاورید تا اقتصاد رونق پیدا کند، می‌گوید من می‌توانم و نرخ ذخیره قانونی را پایین می‌آورد. می‌گوییم شما باید وام بیشتری به بخش کشاورزی بدهید، می‌گوید من این را می‌توانم و انجام می‌دهد. این‌ها حوزه‌هایی است که می‌تواند، می‌گوییم بخشی از بدهی‌هایت را به پیمانکاران بخش خصوصی بده، می‌گوید من پول ندارم و درآمد نفت پایین آمده و مالیات‌ها هم بیش از این قابل افزایش نیست ولی می‌توانم یا پول چاپ کنم یا مطالبات پیمانکاران بخش خصوصی را به صورت اوراق مشارکت یا اوراق قرضه بدهم. این‌ها را دولت می‌تواند انجام بدهد. ولی حالا به دولت می‌گوییم بیا و اشتغال تولید کن. می‌گوید من نمی‌توانم. در واقع دولت نمی‌تواند، ولی واقعتاً ساختارهای اقتصادی و سیاسی به ما می‌گویند که دولت نمی‌تواند اشتغال را آن اندازه سریع و شدید بالا ببرد که مثلاً نرخ بیکاری ما در ده سال آینده به سطح عادی مثلاً پنج درصد برسد. چرا؟ چون اشتغال محصول کلیت یک سیستم سیاسی است، نه محصول عملکرد یک دولت. اشتغال از مهم‌ترین برون دها و محصولات یک نظام سیاسی است.

در یک جامعه، پس از امنیت، اشتغال از عدالت، آزادی و دموکراسی هم مهم‌تر است. یک نظام سیاسی که نتواند اشتغال درست کند، نه می‌تواند آزادی بدهد و نه می‌تواند عدالت و دموکراسی حقیقی برقرار کند. بعد از امنیت، اشتغال مهم‌ترین شاخص ارزیابی یک نظام است، یک نظام سیاسی اگر نتواند امنیت برقرار کند که اصلاً ورشکسته است. بعد از امنیت این که یک سیستم سازوکار لازم و توانمندی کافی برای پویایی و ارتقا را دارد یا نه، قدرت اشتغال‌زایی آن نشان می‌دهد. منظور ما سازگاری و توانمندی یک سیستم، بدون تزریق منابع جبرانی، مثل نفت، است. تزریق درآمدهای نفتی به اقتصاد مثل دوپینگ عمل می‌کند. شما ظاهراً قوی هستید اما تا زمانی قوی هستید که ماده دوپینگ در خون شما هست. بدون آن، شما ضعیف هستید.

بنابراین، اشتغال از آن موضوعاتی است که ما تا زمانی که پول نفت داریم به‌زور پول نفت می‌توانیم آن را ایجاد کنیم. اصولاً خود تزریق پول نفت درآمد می‌افزاید، اشتغال می‌افزاید. اما حالا که پول نفت نیست، اگر بتوانید اشتغال ایجاد کنید هنر کرده اید. در این مرحله کلیت نظام سیاسی باید خوب عمل کند تا اشتغال به وجود بیاید و گرنه دولت وام می‌دهد، یا سرمایه‌گذار خارجی را دعوت می‌کند اما یک بخش دیگر از حکومت می‌تواند اثر آن را خنثی کند. مثلاً دولت سعی می‌کند با کشورهای خارجی مناسبات را برای صادرات و واردات بهبود ببخشد، اما یکی دیگر از بخش‌های قدرت می‌آید و مناسبات سیاسی